



## بازخوانی جایگاه «حقوق ملت» (فصل سوم قانون اساسی) در سامان دهی «همبستگی و وفاق ملی»: واکاوی چالش‌های تفسیری و موانع اجرایی اصول ملهم از گفتمان مشروعیت

لیلا سنگی<sup>۱</sup>

### چکیده:

یکی از ارکان اساسی هر ساختار سیاسی، دستیابی به وفاق و همبستگی ملی پایدار است. این مسئله در نظام جمهوری اسلامی ایران، مستقیماً با تضمین حقوق ملت در فصل سوم قانون اساسی گره خورده است. با این حال، شکاف معناداری میان آرمان‌های متعالی این فصل و فرآیندهای تفسیری و اجرایی آن مشاهده می‌شود که پایداری وفاق اجتماعی را در کشور به چالش می‌کشد. هدف اصلی این مقاله، تحلیل کارکردی اصول منتخب حقوق ملت (به‌ویژه اصول ۱۹، ۲۲، ۲۷ و ۳۴) در تحقق عملی همبستگی و واکاوی چالش‌های تفسیری و موانع اجرایی این اصول در پرتو گفتمان مشروعیت‌بخش قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است. پژوهش حاضر با رویکرد توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر روش اسنادی انجام شده است. نتایج نشان می‌دهد که اصول فصل سوم، از لحاظ نظری، چارچوبی مستحکم برای انسجام اجتماعی (بر اساس نظریه همبستگی ارگانیک دورکیم) فراهم می‌آورد. با این حال، موانع اصلی در دو سطح متمرکز شده‌اند: اول، تفسیرهای مضیق و محافظه‌کارانه (با اتکاء بر قیودی چون نظم عمومی) که آزادی‌های عمومی را از «حق اصیل» به «امتیاز مشروط» تنزل می‌دهند؛ و دوم، موانع اجرایی ساختاری (مانند ضعف نهادی در دیوان عدالت اداری) که کارایی حق دادخواهی (اصل ۳۴) را تضعیف می‌کنند. این شکاف‌ها مستقیماً به فرسایش اعتماد سیاسی و کاهش مشروعیت کارآمدی نظام منجر می‌شود. بنابراین، پایداری وفاق ملی منوط به خروج از تفاسیر تقلیل‌گرایانه و تضمین عملی حقوق سلب‌نشده ملت در مقام اجرا و قانون‌گذاری است.

**واژگان اصلی:** اعتماد عمومی، چالش‌های تفسیری، حقوق ملت، گفتمان مشروعیت، موانع اجرایی، وفاق ملی.

## مقدمه

در بسیاری از جوامع، برخی از حقوق شهروندان از اهمیت اساسی و ویژه برخوردارند و اهمیت این حقوق ایجاب می‌نماید تا حمایت‌های اساسی از آن‌ها بعمل آید. مهمترین جنبه‌ای که هم‌مبین اساسی بودن این حقوق و هم بیانگر لزوم حمایت ویژه از آنها است، انعکاس یافتن این حقوق در قانون اساسی؛ به عنوان قانون مادر و با اهمیت‌ترین قوانین از حیث سلسله مراتب است (قریشی محمدی، ۱۴۰۱: ۲۲۴). «حقوق و آزادی‌های بشری از مهمترین مباحثی می‌باشد که در قوانین اساسی کشورها به عنوان سند اساسی و برتر، مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد و قانون اساسی برتر، آن قانونی می‌باشد که به صرف رابطه حاکمیت نپردازد و در خلال اصول آن به حقوق شهروندی و آزادی‌های ملت اشاره کند. فصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با عنوان "حقوق ملت" مشتمل بر این حقوق و آزادی‌هاست» (زراعت و زراعت، ۱۴۰۰: ۵۵). محتوای قانون اساسی در رابطه با حقوق شهروندی به سه دسته تقسیم می‌شود: دسته اول، حقوقی که بدون قید و شرط حق همه افراد جامعه شناخته می‌شود که بیشترین اصول (۱۶ اصل) به حقوق شهروندی مربوط می‌شود مانند تأمین امنیت قضایی عادلانه، مسکن و شغل. دسته دوم، قوانینی است که در متن اصل قانون مقید و محدود شده که قید حکم به قانون تعیین گردیده است (۷ اصل) و دسته سوم قوانینی که ناظر بر (حقوق مشروط) شهروندان است که در متن قانون لحاظ شده است مانند عدم نقض استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی، عدم مخالفت با اسلام و مصالح عمومی و حقوقی دیگران» (خانی و مظهری، ۱۳۹۹: ۲۰۴). بر این سبک و سیاق، جامعه‌ای که برای شهروندان خود ارزش و احترام قائل باشد به طور متقابل شهروندان نیز به قوانین کشورشان احترام گذاشته و از آن تبعیت خواهند کرد و این همکاری بین شهروندان و ساختار قدرت سبب همکاری بیشتر و پیشرفت جامعه خواهد شد (حیدری، ۱۴۰۳: ۳۴۱).

یکی از ارکان اساسی حیات هر نظام سیاسی، به‌ویژه در ساختارهای مبتنی بر مردم‌سالاری دینی، دستیابی و تثبیت وفاق و همبستگی ملی پایدار است. در نظام جمهوری اسلامی ایران، که بر پایه (مشروعیت مردمی) و «مردم‌سالاری دینی» استوار است، مفهوم وفاق ملی از اهمیت مضاعفی برخوردار است. واژه «وفاق» به معنای توافق، همدلی و اتحاد میان گروه‌ها، افراد یا احزاب مورد استفاده قرار می‌گیرد و زمانی که افراد یا گروه‌های مختلف با وجود تفاوت‌هایشان بر سر برخی اصول مشترک به توافق برسند و برای رسیدن به یک هدف مشترک با هم همکاری کنند، «وفاق» شکل گرفته است. مفهوم «وفاق ملی» و «همبستگی اجتماعی» در ادبیات علوم سیاسی و جامعه‌شناسی،

همواره به عنوان یکی از ارکان بنیادین ثبات، امنیت و پیشرفت یک جامعه تلقی شده است. در چارچوب نظری، این موضوع به‌ویژه با تحلیل‌های امیل دورکیم درباره همبستگی اجتماعی پیوند می‌خورد. دورکیم همبستگی را به دو نوع مکانیکی (مبتنی بر تشابه و مشترکات) و ارگانیک (مبتنی بر تمایز، تقسیم کار و وابستگی متقابل) تقسیم می‌کند. در جوامع پیچیده و مدرن، وفاق ملی نه از طریق همگونی کامل، بلکه از طریق همبستگی ارگانیک به دست می‌آید که لازمه آن، وجود یک قانون اساسی عادلانه و تضمین‌کننده حقوق فردی و تفاوت‌ها است و فقدان وفاق ملی، نه تنها زمینه‌ساز بروز شکاف‌های عمیق اجتماعی، سیاسی و فرهنگی می‌گردد، بلکه می‌تواند منجر به تضعیف سرمایه اجتماعی، افزایش بی‌اعتمادی نسبت به نهادهای حکومتی و در نهایت، ناکارآمدی در مواجهه با چالش‌های ملی و بین‌المللی شود. بنابراین، حقوق ملت در فصل سوم قانون اساسی، سازوکار حیاتی برای مدیریت تمایزات و تأسیس همبستگی ارگانیک را فراهم می‌آورد؛ زیرا احترام به حقوق شهروندان، فراهم آوردن فرصت‌های برابر و امکان مشارکت فعال در فرآیندهای اجتماعی و سیاسی، اعتماد عمومی را تقویت کرده و حس تعلق ملی را در میان افراد جامعه ارتقاء می‌بخشد.

اصول بنیادین فصل سوم (اصل برابری، امنیت حقوقی، آزادی‌های مدنی و حق دادخواهی) چارچوبی نظری برای تولید رضایت عمومی و حس تعلق مشترک فراهم می‌آورند که پایه‌های مشروعیت کارآمدی نظام را تقویت می‌کند. با این حال، واقعیت‌های سیاسی-اجتماعی کشور، حاکی از وجود شکاف معناداری میان آرمان‌های متعالی اصول فصل سوم و فرآیندهای تفسیری و اجرایی آن‌هاست. این شکاف نه تنها از تقویت وفاق ملی باز می‌ماند، بلکه پایداری انسجام اجتماعی را به‌طور جدی به چالش می‌کشد. به‌عبارت دیگر، اصول حقوق ملت که باید مکانیسم حقوقی تولید وفاق باشند، در عمل، به‌دلیل چالش‌های تفسیری مضیق و موانع اجرایی ساختاری، به منبع گسست اجتماعی و کاهش اعتماد عمومی تبدیل شده‌اند. این تناقض میان متن قانون و عملکرد ساختارها، هسته اصلی مسئله تحقیق حاضر را تشکیل می‌دهد.

### طرح مسئله: شکاف پارادایمی میان متن فصل سوم قانون اساسی و واقعیت اجتماعی-سیاسی

«قانون اساسی هر کشوری به نحوی نشان‌دهنده فرهنگ حاکم بر آن جامعه چه از نظر فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ... است که مورد تأیید افراد جامعه می‌باشد که در وهله اول باید چتر حمایتی خود را از نظر سیاسی و آزادی‌های فردی بر سر افراد جامعه خود برافراشته کند، زیرا تاریخ اثبات کرده است که هر جامعه‌ای از نظر سیاسی و توجه به آزادی‌های فردی و حقوق

شهروندان خود موفق باشد در سایر مسائل نیز موفق خواهد شد» (اردلان و همکاران، ۱۳۹۹: ۱۶۰). از این رو قانون اساسی و اصول مندرج در آن بایستی در خدمت رسالت اصلی و هدف بنیادین قانون اساسی که همان تحدید قدرت و نظام‌مند کردن آن در راستای تضمین حقوق شهروندی و حقوق بنیادین ملت است، باشد (دبیرنیا و شجاعی، ۱۴۰۰: ۱۵۷). طرح مسئله این پژوهش بر تضاد بنیادین میان «منشور حقوق ملت» مندرج در فصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و چگونگی تجلی این حقوق در فرآیندهای اجتماعی و سیاسی کشور متمرکز است. به عبارت دیگر، مسئله اصلی این است که چرا علیرغم وجود اصول مترقی و تأکیدات قانون اساسی بر آزادی‌ها و حقوق بنیادین، سطوح مطلوب همبستگی و وفاق ملی محقق نشده است؟ این شکاف پارادایمی را می‌توان در محورهای زیر خلاصه نمود:

الف) تناقض تفسیری: قانون اساسی، به‌ویژه در اصول مربوط به آزادی بیان، تجمعات و تشکل‌ها (اصول ۲۴، ۲۷)، حقوقی را تضمین کرده است که ماهیت آن‌ها ذاتاً پویا بوده و نیازمند تفسیری توسعه‌گرا در راستای افزایش مشارکت عمومی است. در مقابل، برخی تفسیرهای رسمی و رویه‌های اجرایی، با اتخاذ رویکردی تقلیل‌گرا یا امنیتی، دامنه این حقوق را محدود ساخته‌اند. این امر باعث شده است که «حقوق بالقوه» ملت، به دلیل «تفسیرهای نارسا»، در عمل تبدیل به حقوقی غیرقابل استناد یا مشروط گردند و این خود عامل اصلی تضعیف حس اعتماد و وفاق است.

ب) موانع اجرایی و فرآیند دادرسی: حتی در مواردی که اصول حقوقی دارای ابهام تفسیری کمتری هستند (مانند حق دسترسی به وکیل و دادرسی عادلانه در اصل ۳۴)، چالش‌های ساختاری در نظام قضایی و اداری کشور، مانع از تحقق عملی این حقوق می‌شوند. تأخیرهای طولانی، پیچیدگی‌های بروکراتیک و به‌ویژه عدم پاسخگویی مؤثر نهادهای متولی تظلمات عمومی (نظیر دیوان عدالت اداری) در مقابل تخلفات ساختاری نهادهای اجرایی، مانع از تحقق عملی این حقوق می‌شوند. این ناکارآمدی اجرایی، این پیامد را در پی دارد که شهروندان، به‌جای اتکا به سازوکارهای قانونی برای حل اختلافات، به کنش‌های خارج از چارچوب یا کناره‌گیری روی می‌آورند که نتیجه آن، تضعیف مستقیم وفاق ملی است.

ج) فاصله از گفتمان مشروعیت: قانون اساسی بر پایه گفتمان «مشروعیت الهی و مردمی» بنا شده است. وفاق ملی زمانی پایدار خواهد بود که شهروندان احساس کنند نهادهای حاکم، به اصول مترقی و منتخب خود (یعنی فصل سوم) پایبندند. هنگامی که رویه‌های تفسیری یا اجرایی به گونه‌ای

عمل کنند که ماهیت حقوقی این اصول را تحریف نماید، بنیان مشروعیت سیاسی نزد بخش‌هایی از جامعه سست شده و این امر مستقیماً وفاق را در معرض خطر قرار می‌دهد.

اهمیت این پژوهش در دو بعد نظری و عملی-کاربردی نمایان می‌شود:

- اهمیت نظری: تحلیل نسبت میان حقوق اساسی و سرمایه اجتماعی در بستر گفتمان مشروعیت نظام‌های سیاسی حقوقی، به‌عنوان یک بحث بنیادین در حقوق اساسی ایران است. این پژوهش سعی دارد تا نشان دهد چگونه تقلیل‌گرایی در تفسیر حقوق، مستقیماً به فرسایش مشروعیت کارآمدی و در نهایت، تضعیف حاکمیت قانون منجر می‌شود.

- اهمیت عملی و به‌روز: با روی کار آمدن دکتر مسعود پزشکیان به‌عنوان رئیس‌جمهور ایران و تبدیل شدن واژه «وفاق ملی» به یکی از کلیدواژه‌های اصلی ادبیات سیاسی کشور، ضرورت پرداختن به مبانی حقوقی این وفاق دوچندان شده است. این پژوهش با واکاوی موانع حقوقی تحقق وفاق، مسیرهای عملی و پیشنهادی را برای دولت چهاردهم در راستای تضمین عملی حقوق ملت و بازسازی اعتماد عمومی فراهم می‌آورد. اصول بنیادین فصل سوم قانون اساسی، از لحاظ نظری، چارچوبی مستحکم برای انسجام اجتماعی فراهم می‌آورند. با این حال، پایداری و تحقق عملی وفاق ملی منوط به خروج از تفاسیر تقلیل‌گرایانه و محافظه‌کارانه از آزادی‌های عمومی (چالش تفسیری) و تضمین عملی و بلامانع حقوق سلب‌نشده ملت در مقام اجرا و دادخواهی (چالش اجرایی) است؛ در غیراین‌صورت، این شکاف، مشروعیت کارآمدی نظام را تضعیف کرده و وفاق ملی را در معرض تهدید قرار می‌دهد.

هدف اصلی این پژوهش، تحلیل انتقادی و تطبیقی ظرفیت‌های حقوقی فصل سوم قانون اساسی (حقوق ملت) در تأسیس و تحکیم وفاق ملی و شناسایی موانعی است که مانع از همسویی کامل این ظرفیت‌ها با واقعیت اجتماعی-سیاسی می‌شوند. بر این اساس، پژوهش به دنبال پاسخگویی به این سؤال اصلی است که: جایگاه حقوق ملت در فصل سوم قانون اساسی، در مواجهه با چالش‌های تفسیری و موانع اجرایی، تا چه میزان در تحقق عملی همبستگی و وفاق ملی نقش‌آفرین بوده است؟ پژوهش حاضر از لحاظ ماهیت توصیفی-تحلیلی و از نظر روش، مبتنی بر روش اسنادی است. داده‌ها از طریق بررسی متون قانون اساسی، نظریات تفسیری شورای نگهبان، رویه‌های قضایی و تحلیل نظریات حقوقی-سیاسی جمع‌آوری و تحلیل شده‌اند.

## پیشینه پژوهش

این پژوهش در راستای تحقیقات پیشین در سه حوزه اصلی؛ «حقوق ملت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، «مفهوم وفاق ملی و همبستگی» و «چالش‌های تفسیری و اجرایی حقوق اساسی»، صورت گرفته است. پیشینه پژوهش در این زمینه نشان‌دهنده توجه زیاد به اصول فصل سوم قانون اساسی است. بسیاری از تحقیقات، به تحلیل ماهیت حقوقی این اصول، مبانی اسلامی و فلسفی آن‌ها، و مقایسه تطبیقی آن‌ها با اسناد بین‌المللی پرداخته‌اند. برخی پژوهش‌ها نیز بر جنبه‌های خاصی از حقوق ملت، نظیر آزادی بیان، حقوق قضایی، و حق برخورداری از تأمین اجتماعی تمرکز کرده‌اند. با این حال، کمتر پژوهشی به صورت سیستمی به شکاف پارادایمی موجود میان آرمان‌های حقوقی مندرج در این فصل و واقعیت‌های اجرایی و تفسیری، و تأثیر مستقیم آن بر حیات اجتماعی و سیاسی وفاق ملی پرداخته است.

از سوی دیگر، مفهوم وفاق ملی و اهمیت آن در ثبات و پویایی جوامع، از دیرباز مورد توجه اندیشمندان علوم اجتماعی و سیاسی بوده است. تحقیقات در این حوزه، مؤلفه‌های وفاق ملی را از ابعاد مختلف (فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی) مورد بررسی قرار داده‌اند. برخی مطالعات، مشروعیت نظام سیاسی را به عنوان یکی از ارکان اساسی وفاق ملی معرفی کرده و به نقش عوامل عینی و ذهنی در شکل‌گیری یا تضعیف آن پرداخته‌اند. با این وجود، ارتباط مستقیم و علی میان اجرای واقعی حقوق ملت (به عنوان تجلی اراده ملت و پشتوانه مشروعیت) و سطح وفاق ملی، کمتر به صورت تخصصی و با رویکرد حقوقی-سیاسی در ادبیات پژوهشی مورد کاوش عمیق قرار گرفته است. و در نهایت، موضوع چالش‌های تفسیر و اجرای اصول قانون اساسی، از جمله موضوعات مورد بحث در حقوق عمومی و اساسی ایران بوده است. پژوهش‌هایی وجود دارند که به تحلیل اختلافات تفسیری میان نهادهای ناظر (مانند شورای نگهبان) و نهادهای مجری، یا به ناکارآمدی‌های ساختاری در فرآیند استیفای حقوق شهروندی پرداخته‌اند. این مطالعات عمدتاً بر جنبه‌های حقوقی و نهادی تمرکز داشته و کمتر به پیامدهای بلندمدت این چالش‌ها بر مفهوم «اعتماد عمومی» و «همبستگی ملی» به عنوان دال مرکزی این پژوهش، توجه کرده‌اند. به عنوان نمونه: آل سید غفور و محمدی در مقاله خود به تبیین حقوق ملت پرداخته‌اند: «مفهوم بنیادین حق انسان که مبنای تدوین مقوله حقوق ملت در فصل سوم قانون اساسی است، بر مبنای پذیرش حق ذاتی انسان و برآمده از کرامت او تعریف شده است. مقوله حقوق ملت که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، برپایه

حق انسان در اسلام و سنت پیامبر(ص) و به پشتوانه نظریات فقیهان شیعه در عصر مشروطه و سخنان امام خمینی و دیگر معماران انقلاب اسلامی در مجلس بررسی قانون اساسی به قامت قانون اساسی درآمد، بر پایه دو مبنای شکل‌گیری هویت تاریخی ایرانیان بنا شده است: هویت دینی بر اساس آموزه‌های اسلامی و سنت فقهی شیعی و هویت مدرن که بویژه پس از رخداد مشروطه و آشنایی ایرانیان با مکاتب، تاریخ و نظامات سیاسی مغرب زمین شکل گرفت.» (آل غفور و محمدی، ۱۳۹۹: ۱۳۱).

در خصوص آزادی عقیده، بیان می‌شود: از مصادیق بارز حقوق انسان، آزادی عقیده است. از یک منظر می‌توان گفت آزادی عقیده، آزادی انتخاب هر نوع فکر و باوری است که انسان به شخصه آن را حقیقت می‌پندارد، بدون آنکه با تجاوز به حریم اندیشه و یا هتک حرمت از سوی دیگران مواجه شود (شریعتی، ۱۳۸۴: ۱۵). آزادی عقیده یا باور در اسلام، مبتنی بر دو اصل اساسی آزادی انتخاب دین و آزادی تفکر و تعقل است همانگونه که به کرات به این نکته اشاره شده است که اسلام دین عقلانیت و تعقل است. «آزادی عقیده عبارتست از این که هر کسی، هر فکری اعم از اجتماعی، فلسفی، سیاسی یا مذهبی را که می‌پسندد و یا آن را عین حقیقت می‌داند بی‌آن که با نگرانی و یا بیم تجاوز مواجه گردد آزادانه انتخاب کند (طباطبائی مؤتمنی، ۱۳۸۸: ۸۹). «به هر ترتیب، در گفتمان اسلام سیاسی لیبرال، بر مفاهیمی چون آزادی و دموکراسی با اهمیت دادن به مفاهیمی همچون توحید و شورا تأکید می‌گردد.» (عالمیان و همکاران، ۱۴۰۱: ۱۴۷). اصل بیست و سوم قانون اساسی مقرر می‌دارد: «تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد.» این اصل قانونی، اگر چه به صورت صریح بر حق آزادی عقاید تصریح ندارد؛ اما به صورت ضمنی دو برداشت می‌توان از آن بعمل آورد: (۱) تفتیش عقاید ممنوع است و نمی‌توان مردمان را به منظور فهم عقایدشان مورد تفتیش قرار داد؛ (۲) نمی‌توان افراد را به دلیل داشتن عقیده‌ای خاص مورد بازخواست و مؤاخذه قرار داد (قرشی و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۴۵). در ادامه، در اصل سی و دوم قانون اساسی به این نکته اشاره می‌شود که هیچ کس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر: (۱) به حکم و ترتیبی که قانون مقرر کرده است؛ (۲) موضوع اتهام با ذکر دلایل بایستی سریعاً و کتباً به متهم ابلاغ و تفهیم گردد؛ (۳) پرونده مقدماتی بایستی حداکثر ظرف بیست و چهار ساعت به مراجع صالحه قضایی ارسال شود؛ (۴) دستگاه قضایی بایستی حتی‌المکان در سریعترین زمان ممکن، مقدمات محاکمه را فراهم نماید (روشن چشم و دشتی، ۱۴۰۰: ۷۵).

با وجود مطالعات گسترده در هر یک از این حوزه‌ها، پژوهش حاضر با هدف برجسته کردن ارتباط متقابل و دوسویه میان وضعیت تحقق فصل سوم قانون اساسی (حقوق ملت) و سطح همبستگی و وفاق ملی، و نیز واکاوی عمیق چالش‌های تفسیری و اجرایی در این زمینه، به دنبال پر کردن خلأهای موجود در ادبیات پژوهشی است.

### مبانی نظری و چارچوب مفهومی

«حقوق ملت» در فصل سوم قانون اساسی (اصول ۱۹ تا ۴۲) صرفاً مجموعه‌ای از احکام عادی نیست، بلکه دارای ماهیت بنیادین و سلب‌نشدنی است. این اصول، تجلی‌بخش حقوق طبیعی (حقوق بشر) و حقوق شهروندی هستند که به موجب مشروعیت الهی-مردمی (گفتمان مشروعیت) به رسمیت شناخته شده‌اند. قانون اساسی این حقوق را «اعطا» نمی‌کند، بلکه تضمین می‌نماید. این تضمین، به معنای تعهد نظام به احترام، حمایت و اجرای آن‌ها است. هرگونه تفسیری که این حقوق را قابل سلب یا اعطای مشروط از سوی نهادهای حاکمیتی بدانند، با روح قانون اساسی در تعارض است.

حقوق ملت، بُعد سلبی (ممانعت از تجاوز دولت به آزادی‌های فردی) و بُعد ایجابی (الزام دولت به فراهم‌آوری شرایط تحقق رفاه و عدالت) دارد. در زمینه وفاق ملی، بُعد ایجابی اهمیت بیشتری می‌یابد؛ چرا که دولت موظف است شرایط برابری (اصل ۱۹)، امنیت حیثیت و حقوق (اصل ۲۲) و دادخواهی (اصل ۳۴) را برای همه مردم، فارغ از قومیت، نژاد، زبان و گرایش، تضمین کند. تحقق این بُعد، اساس رضایت عمومی و حس تعلق به نظام را می‌سازد. حقوق ملت به عنوان عامل اصلی در تبدیل همبستگی (که گاهی شکننده است) به وفاق پایدار عمل می‌کند. هنگامی که همه گروه‌های جامعه مطمئن باشند که حقوق بنیادین آن‌ها توسط نظام تضمین می‌شود، انگیزه برای سازش، گفتگو و پذیرش حاکمیت قانون افزایش یافته و وفاق تقویت می‌شود. در غیاب تضمین حقوق، وفاق جای خود را به بی‌اعتمادی و گسست اجتماعی می‌دهد.

وفاق ملی به عنوان یک مفهوم جامعه‌شناختی و سیاسی، به سطحی از پذیرش مشترک ارزش‌های بنیادین، هنجارها، و اهداف کلان ملی در میان گروه‌ها و اقشار مختلف جامعه اطلاق می‌شود. این مفهوم، لزوماً به معنای همگونی یا فقدان تنوع فکری و اجتماعی نیست، بلکه بر

1. National Consensus

2. Homogeneity

همزیستی مسالمت‌آمیز و سازنده میان دیدگاه‌های مختلف، با وجود اختلاف سلیقه‌ها، تأکید دارد. وفاق ملی، برخلاف اجماع که ممکن است در موضوعی خاص و محدود حاصل شود، دارای عمق و گستره بیشتری است و به عنوان عاملی حیاتی در ثبات سیاسی و اجتماعی نظام، کاهش تنش‌ها، و تسهیل فرآیندهای تصمیم‌گیری و اجرای سیاست‌های کلان ملی عمل می‌کند. در فقدان وفاق ملی، جامعه مستعد واگرایی، بی‌اعتمادی، و در نهایت بی‌ثباتی سیاسی است.

**مبنای مردم‌سالاری دینی و حقوق ملت در نظریه سیاسی ایران: پیوند حقوق شهروندی و مشروعیت**  
 مشروعیت نظام جمهوری اسلامی بر مبنای دو رکن اساسی تعریف می‌شود: مشروعیت الهی (حق حاکمیت خداوند و ولایت فقیه) و مشروعیت مردمی (انتخاب و رضایت عمومی). حقوق ملت ابزار اصلی فعلیت بخشیدن به مشروعیت مردمی است. اگر نظام سیاسی بر مبنای رضایت مردم مشروعیت می‌یابد، پس باید حقوقی را تضمین کند که از طریق آن‌ها، مردم بتوانند این رضایت را ابراز، اعمال و مطالبه نمایند (مانند حق انتخاب، حق آزادی بیان و حق اعتراض). مشروعیت صرفاً یک مفهوم نظری نیست، بلکه در عمل نیازمند کارآمدی است. در حوزه حقوقی، کارآمدی نظام سیاسی زمانی حاصل می‌شود که بتواند اولاً حقوق را به‌طور مؤثر تضمین کند و ثانیاً عدالت قضایی و اجرایی را برقرار سازد. هرگونه تفسیر مضیق یا مانع‌اجرایی، عملاً به مشروعیت کارآمدی نظام ضربه می‌زند، زیرا نشان می‌دهد که نظام در عملی کردن تعهدات خود نسبت به مردم (فصل سوم)، ناتوان است و یا عدم تمایل به این مسئله دارد. این امر، گسست میان گفتمان الهی (هدف) و گفتمان مردمی (ابزار) را افزایش داده و وفاق ملی را از ریشه تضعیف می‌کند.

نظریه سیاسی حاکم بر جمهوری اسلامی ایران، با تلفیق مفاهیم «جمهوریت» و «اسلامیت»، بر پایه‌هایی چون حاکمیت مردمی و اراده ملت بنا شده است. در این چارچوب، مشروعیت نظام نه صرفاً مبتنی بر ادعاهای دینی یا تاریخی، بلکه منوط به پذیرش و رضایت عمومی است. حقوق ملت، به ویژه آن‌گونه که در فصل سوم قانون اساسی تجلی یافته است، به عنوان مبنای عینی و عملی این پذیرش عمومی عمل می‌کنند. دولت و نهادهای حاکمیتی، در سایه این حقوق، متعهد به خدمت‌رسانی و تضمین کرامت و آزادی‌های اساسی شهروندان هستند. بنابراین، عدم پایبندی به حقوق ملت، نه تنها به معنای نقض قانون اساسی، بلکه به مثابه تضعیف ریشه‌های مشروعیت نظام در

1. Consensus

افکار عمومی تلقی می‌شود. حقوق شهروندی (که عموماً مصداق حقوق مندرج در فصل سوم قانون اساسی هستند)، ابزاری برای تقویت سرمایه اجتماعی و وفای ملی از طریق ایجاد حس تعلق، مشارکت و اعتماد میان شهروندان و حاکمیت محسوب می‌شوند.

برای درک عمیق‌تر جایگاه فصل سوم، لازم است به تحلیل ماهیت و موقعیت حقوقی آن در ساختار قانون اساسی پرداخته شود. قانون اساسی، به عنوان میثاق ملی، عالی‌ترین سند حقوقی هر کشور محسوب می‌شود که چارچوب کلی نظام سیاسی، روابط قوا، و حقوق و تکالیف شهروندان را مشخص می‌کند. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، فصل سوم با عنوان «حقوق ملت»، جایگاهی بنیادین و محوری دارد. این اصول، ناظر به حیثیت انسانی، آزادی‌های اساسی، و حقوق بنیادین شهروندان هستند که نه تنها به عنوان حدودی برای قدرت حاکم، بلکه به عنوان بستر تحقق مشارکت عمومی و لازمه شکوفایی جامعه در نظر گرفته شده‌اند. بسیاری از حقوقدانان، این فصل را «قلب تپنده قانون اساسی» یا «مقدمه ضروری» برای تحقق سایر اصول و احکام دانسته و بر مبنایی بودن این حقوق تأکید دارند؛ به این معنا که سایر اصول قانون اساسی و قوانین عادی باید در چارچوب این حقوق بنیادین تفسیر و اجرا شوند.

اصول مندرج در فصل سوم قانون اساسی، ماهیتی چندوجهی دارند:

- ۱- آزادی‌های اساسی: شامل حق آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات، تشکل‌ها (اصول ۲۴ و ۲۷) و حق برخورداری از حریم خصوصی (اصل ۲۵) است. این آزادی‌ها، بستر مشارکت سیاسی، شکل‌گیری افکار عمومی، و نظارت همگانی بر قدرت هستند.
- ۲- حقوق امنیتی و قضایی: شامل حق حیات، امنیت جانی، برابری در برابر قانون، حق داشتن وکیل، اصل تابع قانون بودن جرائم و مجازات‌ها، و منع شکنجه (اصول ۲۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۸) است. این حقوق، ضامن حاکمیت قانون و جلوگیری از خودکامگی هستند.
- ۳- حقوق اجتماعی و اقتصادی: مانند حق برخورداری از تأمین اجتماعی، بهداشت، درمان، آموزش و پرورش (اصول ۲۹، ۳۱، ۴۳).

در تمایز میان حقوق ذاتاً سیاسی (مانند آزادی بیان و مشارکت سیاسی) و حقوق اجتماعی، باید توجه داشت که در نظام جمهوری اسلامی ایران، این دو دسته حقوق به شدت در هم تنیده هستند. به عنوان مثال، امکان طرح و پیگیری مطالبات در خصوص تحقق حقوق اجتماعی (مانند بهداشت و

<sup>1</sup> . Fundamental

آموزش)، مستلزم برخورداری از آزادی‌های سیاسی و بیان است. این موضوع، اهمیت توجه به کلان‌نگری در تفسیر و اجرای حقوق ملت را بیش از پیش نمایان می‌سازد.

### واکاوی چالش‌های تفسیری و موانع اجرایی حقوق ملت

اصول بنیادین فصل سوم، در تئوری، فراتر از اسناد صرفاً قانونی عمل می‌کنند؛ آن‌ها به‌عنوان مکانیسم‌های حقوقی تولید سرمایه اجتماعی عمل کرده و زمینه‌های ذهنی، عاطفی و ساختاری لازم برای وفاق ملی پایدار را فراهم می‌آورند. در این راستا، اصول منتخب، هر یک نقش ویژه‌ای را ایفا می‌کنند.

اصل ۱۹ قانون اساسی بر برابری تمامی افراد ملت ایران از هر قوم و قبیله‌ای تأکید دارد. کارکرد این اصل در تولید وفاق ملی، در دو بعد اساسی است. اول: خشتی‌سازی تفاوت‌ها در برابر قانون. این اصل، معیار تضمین حقوق را «ایرانی بودن»<sup>۱</sup> قرار می‌دهد و نه وابستگی‌های قومی، مذهبی یا فکری. از لحاظ نظری، این امر باعث می‌شود که گروه‌های مختلف اجتماعی، از جمله اقلیت‌ها و خرده‌فرهنگ‌ها، نسبت به برخورداری عادلانه از منافع و فرصت‌های ملی اطمینان پیدا کنند و دوم: تقویت مفهوم «شهروندی». تضمین برابری حقوقی، حس «شهروندی» را تقویت می‌کند؛ جایی که هیچ فردی احساس نکند به دلیل تفاوت‌های هویتی، شهروند درجه دو محسوب می‌شود. این حس برخورداری مشترک از کرامت انسانی و حقوق اساسی، عمیق‌ترین سطح از وفاق عاطفی را ایجاد کرده و مانع از گسست‌های افقی در جامعه می‌شود.

اصل ۲۲ به صراحت، حیثیت، جان، حقوق، مسکن و شغل افراد را از تعرض مصون می‌داند، مگر در مواردی که قانون تجویز کند. کارکرد محوری این اصل، ایجاد امنیت حقوقی و روانی برای آحاد جامعه است. این اصل، حاکمیت نهادها و مأموران دولتی را از قدرت خودسرانه<sup>۱</sup> سلب کرده و آن را منوط به مرزهای مشخص قانون می‌سازد. مردم اطمینان می‌یابند که رفتار دولت با آنان، تابع قانون خواهد بود و نه سلیقه مأمور یا جریان سیاسی حاکم. همچنین این اصل، تضمین امنیت حقوقی و شخصی، اعتماد بنیادین میان ملت و حاکمیت را بنا می‌نهد. این اعتماد، زیربنای ضروری برای وفاق ملی است؛ زیرا بدون آن، هرگونه تعامل سیاسی و اجتماعی با تردید و سوءظن همراه خواهد بود، که این خود، مانع جدی در مسیر گفتگو و سازش ملی است.

1. Arbitrary Power

2. Fundamental Trust

اصل ۲۷ حق برگزاری تجمعات و راهپیمایی‌ها را مشروط بر آنکه مسلحانه نباشد و منحل مبنایی اسلام نباشد، تضمین می‌کند. کارکرد این اصل در مدیریت وفاق، کاملاً کارکردی سیاسی است. آزادی تجمعات به‌عنوان یک سوپاپ اطمینان ساختاری عمل می‌کند. این حق به ملت اجازه می‌دهد تا نارضایتی‌ها و مطالبات خود را به‌صورت علنی، مدنی و در چارچوب قانون بیان کنند. این امر، از انباشت مطالبات در لایه‌های زیرین جامعه و تبدیل شدن آن‌ها به اغتشاشات غیرقابل کنترل جلوگیری می‌کند. همچنین برگزاری تجمعات، ابزاری است برای نظارت مدنی عمومی بر عملکرد مسئولین و سیاست‌ها. این مکانیسم، شفافیت را در جامعه افزایش داده و به حاکمیت اجازه می‌دهد تا سریعاً به نقاط کور مدیریتی خود پی ببرد. مشارکت فعالانه در نظارت، حس مسئولیت‌پذیری مشترک را تقویت کرده و به وفاق ملی جنبه‌ای پویا و اصلاح‌پذیر می‌بخشد.

اصل ۳۴ که حق دادخواهی را برای همه تضمین می‌کند و بر حق دسترسی به محاکم صالح تأکید دارد، مهم‌ترین کارکرد را در تضمین اجرایی سایر اصول ایفا می‌کند. اگر اصول ۱۹، ۲۲ و ۲۷، حقوق را تعریف می‌کنند، اصل ۳۴ ابزاری است که تحقق آن‌ها را در عمل تضمین می‌نماید. این اصل، مردم را قادر می‌سازد تا هرگاه حقوقشان توسط هر نهاد دولتی یا خصوصی نقض شد، به مرجع بیطرف مراجعه کرده و اجرای قانون را مطالبه کنند. کارکرد مؤثر اصل ۳۴، پذیرش حاکمیت قانون را در جامعه افزایش می‌دهد. زمانی که مردم مشاهده می‌کنند ساختار حقوقی، فارغ از قدرت و نفوذ، می‌تواند حقوق تضییع شده آن‌ها را احیا کند، مشروعیت کارآمدی نظام تقویت می‌شود. این اعتماد به انصاف و بی‌طرفی ساختار قضایی، اساسی‌ترین عنصر برای پذیرش نهایی نتایج سیاسی و اجتماعی (حتی در زمان اختلاف) و در نتیجه، دستیابی به وفاق ملی است.

### چالش‌های تفسیری ساختاری؛ تقابل آزادی‌ها و حاکمیت دولت

تثبیت ماهیت بنیادین حقوق ملت (فصل سوم) به خودی خود تضمین‌کننده تحقق عملی آن‌ها نیست. این بخش به تحلیل انتقادی موانعی می‌پردازد که بر سر راه تحقق کامل و همه‌جانبه این حقوق قرار دارند. این موانع، عمدتاً ناشی از تعارضات ذاتی در ساختار تفسیری قانون اساسی و نیز نارسایی‌های اجرایی ناشی از تراکم قدرت در برخی نهادها سرچشمه می‌گیرند. اصول حقوق ملت در قانون اساسی، عمدتاً در دو حوزه «حقوق فردی و آزادی‌ها» و «حقوق اجتماعی و اقتصادی» تعریف شده‌اند. چالش اصلی تفسیری، نحوه محدودسازی این حقوق توسط نهادهای رسمی است.

«قید حاکمیت»؛ کلید واژه‌ای با قابلیت تفسیر توسعه‌یافته: بسیاری از اصول فصل سوم، به

صراحت یا به صورت ضمنی، اجرای خود را مشروط به «قوانین عادی»، «مقررات قانونی»، یا در نهایت، «محدودیت‌های ناشی از حاکمیت شرع و نظم عمومی» دانسته‌اند. برای مثال، اصل ۲۷ (آزادی اجتماعات و راهپیمایی‌ها) مشروط به این است که «مخل نظم نباشد». چالش تفسیری در اینجاست که نهادهای نظارتی و اجرایی، غالباً این قیده‌ها را به گونه‌ای تفسیر می‌کنند که اصل آزادی تحت‌الشعاع نظم عمومی قرار گیرد. این تفسیر، فضای مانور برای اعمال قدرت سلبی نهادهای امنیتی و قضایی را افزایش داده و در عمل، آزادی‌های بنیادین را از حالت «حق اصیل» به «امتياز مشروط» تنزل می‌دهد. نیاز مبرم به تفسیر قضایی مستقل در این زمینه، به منظور ارائه تعریفی شفاف و محدود از «نظم عمومی»، همچنان یک کاستی ساختاری باقی مانده است.

تعارض میان حق «آزادی بیان» (اصل ۲۴) و «حفظ اسرار» و «امنیت ملی» در دکترین قضایی: اصل ۲۴ تضمین‌کننده آزادی انتشارات و مطبوعات است، مگر در مواردی که مستقیماً به ساحت اسلام یا حقوق عمومی لطمه وارد کند. در رویه عملی، این اصول بنیادین در مواجهه با مفاهیمی چون «نشر اکاذیب»، «تشویش اذهان عمومی» و «اخلال در امنیت ملی» دچار نوعی تهی‌شدگی محتوایی می‌شوند. تفسیر قضایی، به ویژه در دیوان عالی کشور و نهادهای نظارتی، تمایل به اولویت‌دهی به امنیت و منافع حاکمیتی بر آزادی بیان دارد. این امر، فقدان تفکیک دقیق و عملیاتی میان نقد مشروع و تحریک براندازانه را نشان می‌دهد و زمینه‌ساز صدور احکام قضایی با ماهیت سیاسی علیه شهروندان و فعالان مدنی می‌شود که پیامد مستقیم آن، تضعیف شدید حس امنیت حقوقی، کاهش مشارکت مدنی، و در نهایت، فرسایش ریشه‌ای وفاق ملی و اعتماد سیاسی است.

### موانع اجرایی ناشی از تراکم تفسیری و اجرایی در نهادهای نظارتی

موانع اجرایی اغلب نه به دلیل عدم وجود نص قانونی، بلکه به دلیل تمرکز قدرت تفسیری و نظارتی در نهادهایی خارج از قوه قضائیه مستقل، شکل می‌گیرند.

نقش تفسیرهای شورای نگهبان: تفوق پارادایم فقهی بر پارادایم حقوق شهروندی: شورای نگهبان، به عنوان مفسر نهایی قانون اساسی و ناظر بر مصوبات مجلس، در مقام تفسیر اصول مربوط به حقوق ملت، غالباً بر رویکردی فقهی سیاسی وارد عمل می‌شود. این رویکرد، در مواردی که میان یک حق بنیادین شهروندی و یک حکم فقهی یا مصلحت تشخیص داده شده توسط شورا، تعارض وجود داشته باشد، به تفسیر محدودکننده حقوق ملت منجر می‌شود. این امر موجب ایجاد یک لایه

نظارتی ماوراء-قانونی بر حقوق فردی شده و عملاً، تحقق برخی حقوق اساسی را منوط به تطابق صددرصدی با نظر مرجع تفسیری می‌کند. این رویه، به نوبه خود، حس «دوگانگی در استانداردهای حقوقی» را تقویت کرده و اعتبار گفتمان مشروعیت را نزد بخش‌هایی از جامعه که خود را در دایره این تفسیر مضیق نمی‌بینند، به چالش می‌کشد.

چالش‌های اجرایی حقوق اقتصادی و اجتماعی (اصول ۴۳ تا ۵۱) در بستر مدیریت متمرکز منابع: اصول مربوط به اهداف اقتصادی (مانند اشتغال کامل، عدم تمرکز اقتصادی، منع ربا) ماهیتی «برنامه‌ای» دارند که اجرای آن‌ها نیازمند تعهد مستمر قوای مجریه و مقننه است. در عمل، فقدان سازوکارهای الزام‌آور اجرایی و تعارض میان «عدالت اقتصادی» و «توسعه متمرکز»، سبب می‌شود که حقوق بنیادین اقتصادی (نظیر حق برخورداری از مسکن مناسب یا تأمین اجتماعی کافی) به دلیل اولویت‌های توسعه‌ای و ساختارهای غیررقابتی، در حاشیه قرار گیرند. این چالش، نشان می‌دهد که حقوق ملت نیازمند پیوسته‌های اجرایی شفاف و قابل نظارت (به جای بیانیه‌های صرفاً آرمان‌گرایانه) هستند. نتیجه این ناکارآمدی، فرسایش «همبستگی توزیعی» در جامعه و افزایش حس بی‌عدالتی ساختاری است که از مهم‌ترین عوامل گسست‌های طبقاتی-سیاسی محسوب می‌شود.

### چالش‌های مفهومی؛ ابهام در تعریف «حقوق بنیادین» در برابر «حقوق توسعه‌ای»

تفکیک ناکارآمد میان حقوق ذاتاً سیاسی و حقوق اجتماعی؛ نادیده‌انگاشتن رابطه علی و معلولی: تفکیک حقوق سیاسی (آزادی‌ها) و حقوق اجتماعی (اقتصادی/فرهنگی) می‌تواند در رویه اجرایی به یک تقسیم سلسله‌مراتبی منجر شود که در آن، حقوق سیاسی به دلیل «اهمیت استراتژیک»، همواره بر حقوق اجتماعی ارجحیت یابد. این تفکیک، رابطه علی و معلولی میان آن‌ها را نادیده می‌گیرد؛ زیرا تحقق حقوق اجتماعی بدون تضمین آزادی‌های مدنی و سیاسی (نظیر حق دادخواهی و اعتراض)، صرفاً به صورت توزیع کمک‌های دولتی باقی مانده و منجر به وفاق پایدار نخواهد شد. وفاق واقعی، مستلزم آن است که شهروند احساس کند نه تنها نان شب دارد، بلکه صدای او شنیده می‌شود و کرامت انسانی‌اش محترم است.

چالش مفهوم «کرامت انسانی» در تقاطع مبانی دینی و جهان‌شمول: یکی از اساسی‌ترین مفاهیم در فصل سوم، «کرامت انسانی» (اصل ۲۲) است که به عنوان پایه و اساس سایر حقوق مطرح می‌شود. چالش نهایی در این بخش، نحوه سازش میان تفسیر بومی و دینی از کرامت انسانی با

تعاریف جهان‌شمول حقوق بشر است. هرچند قانون اساسی بر کرامت تأکید دارد، اما در زمان مواجهه با رفتارهای تبعیض‌آمیز یا نقض حقوق اقلیت‌ها، تعریف مرجع از «کرامت»، می‌تواند تفاوتی بنیادین در سطح شمول این حق بر تمامی شهروندان ایجاد نماید و عدم شمولیت تفسیر واحد، عاملی تعیین‌کننده در میزان همبستگی ملی تلقی می‌شود. پایداری وفاق ملی منوط به اتخاذ یک «تفسیر توسعه‌گرا» از کرامت انسانی توسط قوای مجریه و قضاییه است که مرزهای حقوق بنیادین را به دور از هرگونه تبعیض هویتی، برای تمامی شهروندان تضمین کند. این سه محور (چالش‌های تفسیری، ساختاری، موانع اجرایی نهادی، و چالش‌های مفهومی)، نشان‌دهنده گسست‌های موجود میان «متن قانون اساسی» و «حقیقت حقوقی» در ایران هستند. این شکاف‌ها، نه تنها تحقق کامل حقوق ملت را به تأخیر می‌اندازند، بلکه مستقیماً بر عمق و کیفیت وفاق ملی اثر منفی می‌گذارند.

### بررسی تأثیر تحقق یا عدم تحقق حقوق ملت بر ابعاد همبستگی ملی

همبستگی ملی مبتنی بر اعتماد متقابل است؛ اعتمادی که در غیاب ضمانت‌های عینی حقوقی، به سرعت زوال می‌یابد. تحقق کامل حقوقی چون آزادی بیان، حق تشکیل‌بایی و حق برخورداری از دادرسی عادلانه، مستقیماً بر «اعتماد سیاسی» شهروندان به نهادهای حاکم تأثیر می‌گذارد. زمانی که شهروندان اطمینان یابند که نظام حقوقی، فارغ از گرایش‌های سیاسی یا فکری، حامی حقوق بنیادین آن‌هاست، میزان پذیرش تصمیمات دولت و مشروعیت آن در افکار عمومی افزایش می‌یابد. در مقابل، نقض مکرر اصول بنیادین (به ویژه در حوزه امنیت فردی و قضایی) منجر به کاهش اعتماد سیاسی و ایجاد «فضای بی‌اعتمادی» می‌شود که از اصلی‌ترین عوامل تضعیف همبستگی در جوامع دوقطبی شده است. در این حالت، جامعه به سمت «دولت‌گریزی» و «انزوای خودیاری» سوق پیدا می‌کند.

حقوق مندرج در اصول ۴۳ تا ۵۱ قانون اساسی، بستر «همبستگی توزیعی»<sup>۱</sup> را فراهم می‌آورند. تحقق عدالت در دسترسی به فرصت‌ها، ثروت‌های ملی و خدمات اجتماعی (مانند بهداشت و آموزش)، احساس تعلق و سهم‌بری متناسب از منافع ملی را در میان تمامی طبقات جامعه تقویت می‌کند. عدم تحقق این حقوق به ویژه در بستر نابرابری‌های شدید اقتصادی، احساس بی‌عدالتی ساختاری را تقویت کرده و شکاف‌های طبقاتی را به شکاف‌های سیاسی و

1. Political Trust

2. Distributive Solidarity

اجتماعی تبدیل می‌کند. این وضعیت، نه تنها وفاق ملی را از بین می‌برد، بلکه موجب شکل‌گیری قطب‌های متخاصم اجتماعی می‌شود.

نحوه مواجهه نهادهای ناظر با حقوق ملت، مستقیماً بر نحوه درک ملت از مشروعیت نظام اثر می‌گذارد. زمانی که حقوق ملت به صورت گزینشی و متغیر اجرا شوند (مثلاً آزادی‌های سیاسی در زمان ثبات سیاسی تضمین و در زمان بحران محدود شود)، پذیرش هنجارهای حکومتی توسط بخش‌هایی از جامعه کاهش می‌یابد. شهروندان این تناقض را به عنوان «دوگانگی در استانداردها» تلقی کرده و پابندی خود به هنجارهای کلی نظام را مشروط به رفتار متقابل حاکمیت می‌دانند. این امر، همبستگی را از یک «تعهد درونی» به یک «قرارداد موقت مبتنی بر مصلحت» تقلیل می‌دهد.

واکاوی نقش «حق اعتراض» و «دادخواهی» در مدیریت تعارضات اجتماعی: حق دادخواهی (اصل ۳۴) و حق اعتراض به اقدامات دولت، سازوکارهای حیاتی برای تخلیه فشار اجتماعی و جلوگیری از تبدیل نارضایتی‌های کوچک به بحران‌های بزرگ هستند. اگر کانال‌های رسمی و قانونی برای ابراز نارضایتی (ناشی از نقص در اجرای حقوق ملت) مسدود یا ناکارآمد باشند، انرژی اجتماعی به سمت مسیرهای غیررسمی و تنش‌زا هدایت می‌شود. نادیده گرفتن این کانال‌های رسمی، مستقیماً استحکام ساختار وفاق ملی را کاهش داده و احتمال بروز کنش‌های جمعی غیرمنتظره را افزایش می‌دهد.

تبدیل حقوق ملت به عنصر «هویت ملی فراگیر»: پایان دادن به چالش‌های تفسیری، حقوق ملت را از یک لیست قانونی به یک هویت جمعی مشترک تبدیل می‌کند.

ضمانت حقوق ملت به عنوان عامل ایجاد «تعلق جمعی»: حقوق بنیادین، در صورت تحقق کامل، به مؤلفه‌هایی ثابت در هویت شهروندی تبدیل می‌شوند؛ یعنی شهروندان فارغ از وابستگی‌های قومی، مذهبی، یا طبقاتی، خود را در این حقوق سهیم می‌دانند. این احساس مالکیت مشترک نسبت به «قانون اساسی به مثابه میثاق»، قوی‌ترین عامل در ایجاد همبستگی هویت‌محور است. هنگامی که حقوق ملت به صورت فراگیر اجرا شوند، دیگر بحث بر سر «حق گروه خاص» نیست، بلکه بر سر «حقوق ما به عنوان ملت ایران» استوار می‌شود.

نقش مشروعیت‌زدایی حقوقی در تقویت گفت‌وگوهای واگرا: هرگونه برداشت سلیقه‌ای

1 . Normative Acceptance

2 . Collective Belonging

یا تفسیری که موجب شود بخشی از ملت احساس کند که حقوق بنیادینش تحت الشعاع مصلحت‌اندیشی‌های لحظه‌ای قرار گرفته است، به طور مستقیم موجب مشروعیت‌زدایی از نظام در آن بخش از جامعه می‌شود. این امر به طور طبیعی، زمینه را برای تقویت گفتمان‌های هویتی متخاصم (قومی، مذهبی، یا سیاسی) فراهم می‌آورد که ادعای نمایندگی آن بخش از جامعه محروم از حقوق را مطرح می‌کنند و این امر، مستقیماً وفاق ملی را هدف قرار می‌دهد.

با وجود چارچوب نظری مستحکم فصل سوم قانون اساسی برای ایجاد وفاق ملی، اجرای عملی این اصول با یکسری چالش‌ها روبروست که ماهیت کارکردی «حقوق ملت» را در سامان‌دهی انسجام اجتماعی تضعیف می‌کند. چالش نخست در سطح تفسیر اصول قانون اساسی، به‌ویژه توسط نهادهای ناظر و تفسیری، متمرکز است. در این رویکرد، تفسیر مضیق (تنگ‌نظرانه) و محافظه‌کارانه جایگزین تفسیر موسع و مبتنی بر حقوق بنیادین ملت می‌شود. اصول متضمن آزادی‌های عمومی مانند اصل ۲۷ (آزادی تجمعات و راهپیمایی‌ها) و اصل ۱۹ (برخوردار مردم از حقوق مساوی)، به‌جای آنکه به‌عنوان ابزاری برای تضمین مشارکت و تخلیه قانونی نارضایتی‌ها تفسیر شوند، اغلب تحت‌الشعاع قیود ثانویه از جمله موارد ذیل قرار می‌گیرند:

- اولویت‌بخشی به نظم عمومی: تفاسیر موجود، نظم عمومی و مصالح عالی‌ه نظام را بر حق برگزاری تجمعات اولویت داده و این حق را مشروط به عدم مخل بودن به «مبانی اسلام» یا «نظم» دانسته‌اند. این نوع تفسیر، عملاً حق ذاتی ملت را به یک «اجازه‌نامه اداری» تقلیل می‌دهد که می‌تواند به دلایل سلیقه‌ای یا احتیاطی لغو شود.

- تضعیف بُعد سیاسی حقوق: در تفسیر برابری‌ها (اصل ۱۹)، برابری صرفاً در بُعد حقوقی یا قضایی باقی مانده و کمتر به برابری در دسترسی به فرصت‌های سیاسی، اقتصادی و مدیریتی میان گروه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی تفسیر می‌شود. این امر، حس نابرابری و عدم تعلق بخشی از نخبگان و مردم به ساختار حاکمیتی را تشدید می‌کند.

این نوع تفاسیر مضیق، اصول را از کارکرد اصلی خود، یعنی تقویت حس رضایت و تعلق ملی از طریق حقوق سلب‌نشده، باز می‌دارد و مستقیماً روح گفتمان مشروعیت که مبتنی بر اراده و رضایت مردم است را تضعیف می‌نماید.

از دیگر چالش‌ها، ابهام در تمایز میان حقوق بنیادین (مصرح در قانون اساسی) و مقررات محدودکننده (قوانین عادی) است. در بسیاری موارد، قوانین عادی با توسل به موازین شرعی و منافع

عمومی، مفاهیمی را در قانون اساسی تقیید می‌کنند که از لحاظ نظری باید فراجا و مقدم بر قوانین عادی باشند. این «تسلیم شدن» اصول بنیادین در برابر قوانین عادی، به کاهش جایگاه و قدرت تضمین‌کنندگی فصل سوم می‌انجامد.

چالش دیگر، در میدان عمل و در فرآیندهای اداری و قضایی بروز می‌کند و اثربخشی اصول عالی قانون اساسی را به‌طور عملی از بین می‌برد. اصل ۳۴ که حق دادخواهی را برای آحاد ملت تضمین می‌کند، عملاً به‌عنوان ستون فقرات اجرایی تمام حقوق دیگر ملت عمل می‌نماید. اما در اجرا، موانعی وجود دارد که این ستون را متزلزل ساخته است:

- سختی دسترسی و طولانی بودن فرآیندها: فرآیندهای قضایی و اداری طولانی، پیچیده و پرهزینه، به‌ویژه برای اقشار ضعیف، حق دادخواهی را از یک حق عملی به یک امتیاز طبقاتی یا فرآیندی فرسایشی تبدیل کرده است.

- مصونیت‌های اجرایی: در مواجهه با شکایت علیه نهادهای دولتی و عمومی، گاهی فرآیندهای قضایی به دلیل پیچیدگی‌های بروکراتیک یا تفاسیر مربوط به مصونیت اداری/قضایی یا عدم صلاحیت مراجع عمومی، عملاً کارایی اصل ۳۴ را تضعیف می‌کنند.

- شکست در تضمین حق دادخواهی، به‌طور مستقیم اعتماد عمومی به ساختار قضایی و اداری را کاهش می‌دهد. وقتی مردم نتوانند به‌طور مؤثر حقوق نقض شده خود را احیا کنند، حس بی‌عدالتی و ناامیدی تقویت شده و این امر عمیق‌ترین ضربه را بر وفاق ملی وارد می‌آورد.

موانع اجرایی همچنین در عملکرد روزمره نهادهای اداری مشهود است. به عنوان نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

- بروکراسی سلیقه‌ای: در صدور مجوزهای صنفی، اقتصادی یا تجمعات، نهادهای اجرایی (مانند وزارت کشور، نیروی انتظامی، یا ادارات محلی) به‌جای تسهیل اجرای حقوق، با اعمال مقررات سلیقه‌ای و تفسیرهای محلی، به‌طور غیرمستقیم حق فعالیت آزادانه (اصول ۲۲ و ۳۴) را محدود می‌سازند.

- خلاء نظارت مؤثر: نبود یک مکانیزم قوی و سریع برای نظارت بر نهادهای اجرایی که از تضییع حقوق فردی در طول فرآیند اجرایی جلوگیری کند (و کار دیوان عدالت اداری را در مراحل اولیه تسهیل کند)، منجر به تداوم و تکرار نقض حقوق می‌شود.

تحلیل چالش‌های تفسیری و اجرایی نشان می‌دهد که وفاق ملی در ایران، بیش از آنکه با چالش‌های نظری در مورد حقوق ملت مواجه باشد، با چالش‌های اجرای ناقص و تفسیر تقلیل‌گرایانه

این حقوق روبروست. این موانع، کارکرد بنیادین فصل سوم را در تقویت مشروعیت از طریق رضایت عمومی، عملاً معکوس می‌سازد. بنابراین، پایداری وفاق ملی به‌طور جدی منوط به خروج از این چرخه تفسیر-اجرای تضییق‌آمیز است.

### نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر نشان داد که میان تحقق حقوق ملت و سطوح مختلف همبستگی و وفاق ملی، رابطه‌ای ارگانیک و دوسویه برقرار است. وفاق ملی، مفهومی پیچیده و چندوجهی است که در مردم‌سالاری دینی، بر پایه مشروعیت نظام، مشارکت فعال شهروندان و عدالت توزیعی استوار است. فصل سوم قانون اساسی، به عنوان میثاق بنیادین، بستر تحقق این مؤلفه‌هاست. موانع مهمی در مسیر تحقق عملی حقوق ملت وجود دارد، از جمله: ۱- تفسیرهای محدودکننده (به ویژه در نهادهایی چون شورای نگهبان) که گاهی تفوق فقه را بر اصول حقوقی پیش می‌برند. ۲- تعارضات مفهومی: ابهام در تفکیک حقوق بنیادین و توسعه‌ای، و چالش در اجرای حقوق اقتصادی-اجتماعی در ساختار مدیریت متمرکز. ۳- موانع اجرایی نهادی که سبب ضعف در نهادسازی برای حمایت از حقوق شهروندی و عدم شفافیت کافی در فرآیندهای قضایی و اجرایی می‌شود.

تحقق حقوق ملت، منجر به تقویت اعتماد عمومی، افزایش سرمایه اجتماعی، ارتقاء مشارکت مدنی، احساس تعلق جمعی و تثبیت مشروعیت نظام از طریق فرآیندها می‌شود و عدم تحقق حقوق ملت، شکاف‌های اجتماعی (نسلی، منطقه‌ای، طبقاتی) را تشدید، اعتماد عمومی را کاهش، زمینه را برای بی‌عملی سیاسی یا کنش‌های اعتراضی رادیکال فراهم و مشروعیت نظام را از منظر محتوایی و فرآیندی تضعیف می‌کند. مشروعیت نظام، صرفاً در رأی و قانونی بودن ظاهری خلاصه نمی‌شود، بلکه در گرو رعایت عینی حقوق ملت و پویایی قلمرو عمومی است.

بر اساس یافته‌های فوق، پیشنهادهای زیر در سطوح مختلف برای تقویت وفاق ملی از طریق تضمین حقوق ملت ارائه می‌گردد:

در حوزه قانون‌گذاری و تفسیر:

- بازنگری تفسیری در اصول مرتبط با حقوق ملت: ارجاع مستمر مسائل اختلافی به نهادهای تخصصی (مانند پژوهشگاه‌ها و دانشگاه‌ها) برای ارائه تفسیری جامع و منطبق با روح قانون اساسی و معیارهای جهانی حقوق بشر، با تأکید بر اصل تفکیک قوا و استقلال نهادهای ناظر.

- شفاف‌سازی حدود و ثغور حقوق: تدوین قوانین عادی شفاف و روشن برای تحدید دقیق

آزادی‌ها و حقوق (مانند آزادی بیان و مطبوعات) به گونه‌ای که ضمن حفظ منافع ملی، از تفسیرهای فراقانونی جلوگیری شود. تأکید بر اصل تناسب در هرگونه محدودیت.

- تقویت نقش نهادهای نظارتی مستقل: ایجاد یا تقویت سازوکارهایی (مانند دیوان عدالت اداری، کمیسیون‌های حقوق بشر مجلس) برای نظارت مؤثر بر اجرای صحیح حقوق ملت و رسیدگی به شکایات شهروندان.

در حوزه اجرا:

- آموزش مستمر مدیران و کارگزاران: برگزاری دوره‌های آموزشی منظم برای مدیران دولتی، قضات، ضابطین قضایی و نیروهای امنیتی در خصوص اهمیت و نحوه رعایت حقوق ملت، با رویکرد پیشگیری از تخلف و ارتقاء فرهنگ حقوق شهروندی.

- تقویت سازوکارهای پاسخگویی: استقرار نظام‌های شفافیت اطلاعاتی و پاسخگویی در تمامی سطوح اجرایی، به ویژه در فرآیندهای تصمیم‌گیری و تخصیص منابع. تأکید بر حق دسترسی به اطلاعات برای عموم.

- حمایت از جامعه مدنی و سازمان‌های مردم‌نهاد: تسهیل و تشویق فعالیت سازمان‌های مردم‌نهاد در حوزه‌های مرتبط با حقوق شهروندی، به عنوان بازوان اجرایی و نظارتی غیردولتی.

در حوزه فرهنگ‌سازی و گفت‌وگو:

- ترویج فرهنگ حقوق شهروندی: گنجاندن مفاهیم حقوق ملت و شهروندی در نظام آموزشی کشور (از سطوح پایه تا عالی) و استفاده از رسانه‌ها برای ارتقاء آگاهی عمومی و ترویج گفت‌وگو محترمانه متقابل میان حاکمیت و شهروندان.

- توسعه «قلمرو عمومی» سالم: حمایت از فضاهای گفت‌وگوی آزاد و نقد سازنده در رسانه‌ها، دانشگاه‌ها و فضای مجازی، به عنوان بستری برای تقویت وفاق و کاهش تنش‌های اجتماعی.

- گفت‌وگو «مشروعیت فرآیندی»: بازتعریف مفهوم مشروعیت از نگاه عمومی، به گونه‌ای که احترام به حقوق ملت و شفافیت در فرآیندها، به اندازه نتایج، در ارزیابی کلی مقبولیت نظام مورد توجه قرار گیرد.

تضمین حقوق ملت، نه یک انتخاب، بلکه یک ضرورت راهبردی برای حفظ و ارتقاء سرمایه اجتماعی و انسجام ملی در ایران است. نادیده گرفتن این پیوند، پایه‌های مشروعیت نظام را سست کرده و توانایی آن را در مواجهه با چالش‌های داخلی و خارجی تضعیف می‌نماید. بهبود مستمر

وضعیت حقوق ملت، لازمه سیاست‌گذاری دقیق، اراده سیاسی قوی و مشارکت فعال تمامی نهادها و شهروندان است.

## منابع

- آل سیدغفور، سیدمحمدتقی؛ محمدی، میثم (۱۳۹۹). ظرفیت‌های حقوق ملت در قانون اساسی و پیشگیری از چالش‌های سیاسی و اجتماعی ایران اسلامی، سیاست متعالیه، ۸(۲۹)، ۱۴۶-۱۲۹.
- اردلان، عیسی؛ یاقوتی، ابراهیم؛ جاوید، محمدجواد (۱۳۹۹). تضمینات حقوقی آموزش شهروندی در چهارچوب نظام حقوقی ایران، اخلاق زیستی، ۱۰(۱)، ۱۷۲-۱۵۹.
- پایگاه اطلاع رسانی شورای نگهبان - shora-gc.ir
- حیدری، معصومه (۱۴۰۲). تأثیر و نقش حقوق اساسی در تضمین حقوق شهروندی، تمدن حقوقی، ۶(۱۶)، ۳۵۴-۳۳۹.
- خانی، وحید؛ مظهري، محمد (۱۳۹۹). بررسی تطبیقی مؤلفه‌های حقوق شهروندی در قوانین اساسی ایران، مصر و تونس، پژوهشنامه حقوق تطبیقی، ۴(۱)، ۲۰۸-۱۸۵.
- دبیرنیا، علیرضا؛ شجاعی، عبدالسعید (۱۴۰۰). رابطه حقوق بشر و حقوق شهروندی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، حقوق اسلامی، ۱۸(۷۰)، ۱۶۴-۱۴۳.
- روشن‌چشم، حامد؛ دشتی، محمدحسین (۱۴۰۰). شیف‌ت از ساختار سنتی به ساختار پست مدرن در جامعه ایران و تأثیر آن بر تحول توسعه سیاسی و رویکرد روابط بین‌الملل پس از انقلاب، جامعه‌شناسی سیاسی انقلاب اسلامی، ۲(۴)، ۱۰۳-۷۵.
- زراعت، محدثه؛ زراعت، عباس (۱۴۰۰). ضمانت اجرای کیفری نقض اصول قانون اساسی؛ مطالعه موردی نقض آزادی‌ها و حقوق اساسی افراد، پژوهشنامه حقوق کیفری، ۱۲(۲۳)، ۷۴-۵۳.
- شریعتی، سعید (۱۳۸۴). حقوق ملت و دولت در قانون اساسی، چاپ اول، تهران: کانون اندیشه جوان.
- طباطبائی مؤتمنی، منوچهر (۱۳۹۶). حقوق اساسی. چاپ هفدهم، تهران: نشر میزان.
- عالمیان، اصغر؛ راعی، مسعود؛ مسعود، غلامحسین (۱۴۰۱). آسیب‌شناسی مبارزه با تبعیض طبقاتی بعد از انقلاب اسلامی ایران، جامعه‌شناسی سیاسی انقلاب اسلامی، ۳(۳)، ۱۷۰-۱۴۷.
- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۹۱). به اهتمام حسین محمدی‌نژاد طولاورد، تهران: انتشارات اخوان.
- قرشی، سید مهدی؛ ابراهیمیان، حجت‌...؛ رنجبر، مقصود (۱۴۰۰). چالش جهانی شدن برای نظریه حقوق شهروندی در گفتمان انقلاب اسلامی و قوه قضائیه جمهوری اسلامی ایران، جامعه‌شناسی سیاسی انقلاب اسلامی، ۲(۴)، ۱۶۴-۱۴۵.

قریشی محمدی، فاطمه السادات (۱۴۰۱). بررسی جامعه‌شناسی سیاسی فصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در پرتو اسناد بین‌المللی، جامعه‌شناسی سیاسی انقلاب اسلامی، ۳(۳)، ۲۴۶-۲۲۳.